

زن در ادبیات جدید

در شماره فروردین ماه دیرامون اهمیت زنان در ادبیات اروپا از قرون وسطی تا پایان قرن هیجدهم سخن گفتیم و در شماره اردیبهشت دامنه بحث را به عصر جدید و قرن نوزدهم کشایدیم. اینک در این مقاله نیز این مبحث را در قرن نوزدهم دنبال می‌کنیم.

در مقاله گذشته از این حیث با ادبیات فراسه اشاره کردیم. اکنون شمه‌ای در پیرامون ادبیات انگلیسی سخن میرانیم و در این مقام نیز چون در مورد ادبیات فراسه تنها نویسندگان درجه اول یعنی کساپرا مالاک بحث قرار میدهم که سور گوناگون بوع جش زن داهتر نمایش داده و معرفی کرده اند.

نخستین مرتبه‌ای که در این زمان نام زنان در ادبیات انگلیسی جلوه گر شده مقارن ظهور سبک رمانتیک یعنی در حدود آغاز قرن نوزدهم است. یکی از نشان که در ردیف نخستین پیشقدمان این عصر بشمار میرود (آن راد کلیف) نام داشته است. این زن گرچه امروز نامش بدست فراموشی سپرده شده است در دوره خود شهرتی بسزا داشته و اثری عمیق در تطور سبک رمانتیک بخشیده است. وی مؤسس سبک نوظهوری در رمان نویسی است که عبارتست از رمانهای وحشت آور و هراس انگیز که بی اندازه در آن دوره مورد توجه قرار گرفته و مطلوب واقع شده است.

ایشکونه رمانها که سرایا پر از حوادث حیرت آور و زرد و خورده‌ها و کشتارها و وقایع شگفت انگیز و دور از حقیقت بود و از طرفی نیز چنانکه باید و شاید ارزش ادبی نداشت پس از آنکه چند صباحی از شهرت کامل بهره مند شد همینکه سبک رمانیسم روی کار آمد و ادبیات رنگ و اقیانیت زندگی بخود گرفت دوره کز و قرش بیابان رسید و رهسپار دیار فراموشی شد. با اینهمه در تطور سبک رمان نویسی جدید و تاریخ ادبیات سهم بزرگی داراست و از طرفی نواقص این سبک را بخوبی آشکار کرده و از طرف دیگر مزایای آنرا نیز صحنه نهاده است.

شیوه (آن راد کلیف) راه استفاده از فوق صنعتی را برای نگارندگان باز گذاشته و بدین سان بر ظرافت کاربرهای ادبی و خلاقیت فکر نویسنده افزوده است.

اثر این شیوه در کلیه رمانها و داستانهایی که اساس آنها بر حوادث و اتفاقات نهاده شده آشکار است و ارتباط کاملی که بین آن با رمانهای پلیسی امروزی موجود است محل انکار نیست. بنابراین نام (آن راد کلیف) از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است زیرا وی پیشگام سبکی است که گرچه از حیث اهمیت در درجه اول قرار ندارد لیکن اثر آن در کتابهای بزرگترین رمان نویسهای ادبیات جدید مشهود است و افکوری از خلال داستانهایی (والتر اسکات) و (هوگو) و (بودیه) و (بالزاک) و حتی (داستیوسکی) بخوبی میتوان شناخت. پس از (آن راد کلیف) بنام (ژان استن) بر میخوریم. نام این زن برخلاف (آن راد کلیف) که اهلیتش محترم و میتوان گفت فقط از لحاظ تاریخی

شایان ذکر است نه تنها اکنون از شهرتش بهیچوجه کشته نشده بلکه پیوسته مقام پر افتخار خود را در میان مشهورترین نویسندگان اروپا از دست نداده است.

وی سرسلسله زنان بزرگی است که در قرن نوزدهم در انگلستان رمان نوشته اند از قبیل خواهران (بروشی) و (جورج الیوت) که شهرتشان همچنان بر دوام است و سرسری سبکهای تازه و ناپایدار را بردامن افتخار آنان دسترسی نیست. بلکه بالعکس رمانهای ایشان مخصوصاً کتابهای (ژان استن) و (امیلی-بروشی) در دوره خودشان کمتر مقبول افتاده و دوره افتخارشان تنها پس از مرگ آغاز کرده است. مثلاً در میان ناشرین معاصر (ژان استن) کسی زیر بار چاپ کردن آثار گرابها و بی مانند او نمی‌رفت و نسخه خطی شاهکار معروف وی (کبر و خرافات) مدت بیست سال در جستجوی قبول خاطر دست بدست میگشت تا بچاپ رسید.

گویی این عدم استقبال معلول ابتکارات شخصی بود که (ژان استن) در نگارش این اثر بکار برده بود.

وی بیشتر کتابهای خود را در فاصله سالهای ۱۷۹۶ و ۱۸۱۰ نوشته گویشکه تاریخ چاپ آنها بین ۱۸۱۱ و ۱۸۱۸ است.

چنانکه میدانیم در تاریخ ادبیات انگلیس این عصر دوره فرمانروایی مکتب رمانتیک است که تعاضدگان برجسته آن عبارتند از (وردسورت) و (کولریج) و (بایرن) و (والتر اسکات). هرچه بیشتر در مقایسه کتابهای (استن) و آثار این شعرا رمانتیک دقت کنیم کمتر وجه شبهی میان آنها میجوئیم و شفافیت میان سبک وی و سبک آنها بهتر می‌میریم.

رمانهای ژان استن (۱۷۷۵-۱۸۱۷) سرایا و اقیانیت زندگی است که در قالب سختی نافذ و هجا آمیز ریخته شده است. در رمانهای وی بهیچوجه اثری از طبیعت پریشانی شعرا (لا کیست) از قبیل (وردسورت) و نخیلات آنتین (والتر اسکات) و بیماری عصر که در گفته‌های (بایرن) بر توافکن است دیده نمیشود. ژان استن در پیجوحه رواج رمانیسم بشیوه رمانیسم رمان نوشته و آثارش با اندازه ای مبتکرانه است که بسختی میتوان نفوذ پیشقدمان وی را در آنها جست.

در قرن هیجدهم زمان نویسی در انگلستان با وجود اینکه از رونق کامل بهره‌مند بوده است عیوب بسیاری در برداشته که عبارتست از: غلو در جنبه اخلاقی، بدی تعظیم داستان، شدت تأثیر بعد مبالغه، نواقص انشائی و ابهام و پیچیدگی فوق العاده. لیکن رمانهای ژان استن مخصوصاً بحسن انشا ممتاز است و تأثرات مبالغه آمیز را در آنها راه نیست. از این گذشته محتوی نکات علم النفسی ظریفی است که با حقیقت نیز وفق میدهد و از همه گذشته تلویحات هجا آمیز پر حرارتی در بردارد. وی از آنجا که از همه حیث پای بند حقیقت و واقیبات بوده بشغزل نیز علاقه ای نداشت است. ناگفته نگذاریم که تغزل از زمان (روسو) بعد گذشته از شعر در شر و رمان نیز نفوذ یافته بود.

زان استن و (فلبندسنگ) که میتوان وی را بدو تشبیه کرد در حقیقت واجد سبک رئالیسم در انگلستان بشمار میروند. ایندو يك ربع قرن پیش از رواج رئالیسم در سراسر اروپا و ظهور (بالزاک) یعنی پدرسبک رمان نویسی جدید، رئالیسم را روی کار آوردند.

زان استن پیش از انتشار رمانهای این نابغه فرانسوی جهان را بدرد گفته و بدین سان از دائره نفوذ وی که در کلیه آثار نویسنده گان از نلت دوم قرن نوزدهم بعد از خود نشانی بجای گذاشته برکنار مانده است.

زان استن در نگارش آثار پراز صنعت خود منتهای ابتکار را بکار برده و کلیه شرائط لازم را برای نجات بخشیدن سبک نگارش زمان از شیوه احساساتی رمان نویسان قرن هیجدهم و تخیلات درهم و برهم نویسندگان رمانتیک واجد بوده است.

وی فوق خود را در راه تازه و سودمندی بکار برده و سبک رمان نویسی اجتماعی را پایه نهاده که در دوره ملکه (ویکتوریا) باوج ترقی رسیده است. در این دوره دو رمان نویس بزرگ دیگر در میان زنان انگلیس ظهور کردند که عبارتند از دو خواهر موسوم به (شارلوت بروتی) و (امیلی بروتی). همچنین نام رمان نویس دیگری از زنان این دوره شایان ذکر است و آن (جورج الیوت) میباشد که در عصر خود از حیث شهرت دست کمی از (شارل دیکنس) نداشته است.

زندگی خواهران (بروتی) نمونه برجسته ای است از ارتکاز قوای معنوی و حضور دل و بازگشت و توجه کامل بنفس. در سراسر عمر این دو خواهر کوچکترین گل شادی و آرام ترین نعمه جوانی و کوتاه ترین سرگذشت عشقی نمیتوان جست که سحرای خشک و غم انگیز زندگی شان را نشاطی بخشیده باشد. پدر شارلوت و امیلی کشیش ناچیزی بود. آندو دوران جوانی خود را در کلیه محقری بسر بردند و جز پدر کج خلق و کم حوصله خود و برادری میکسار که سرانجام جنون خرمی وی را در جوانی از پای در آورد موسس نداشتند. گو اینکه این جوان چنانکه خواهرانش با یکجهان مهر و صداقت نقل کرده اند سری پرشور داشته و چشم و چراغ و مظهر امید خانوادهم بوده است که علوم انسانی و ادبیات را در آرزوی آرزوهای بلند و جاه طلبانه اش در پی داشتند. باری مهر نبوغ و سیه روزی بر ناسیه تمام افسراد این خانواده شکفت خورده بود. (شارلوت و امیلی) خواهر کوچکتری بنام (آنا) داشتند که او نیز از نبوغ بهره ای داشته و شاعر و رمان نویس بوده لیکن بیلی دو خواهر دیگرش نرسیده است.

این خواهران هر سه در جوانی بمرض سل مردند. آنا و امیلی در سال ۱۸۴۸ بدرد زندگی گفتند. در این هنگام (آنا) ۲۵ ساله و (امیلی) ۳۰ ساله بود.

شارلوت خواهر بزرگتر نیز پس از چند سال هنگامی که تازه بایستکار پدر خود وصلت کرده بود رخت از جهان برسته بانو بیوست.

سرگذشتی غم انگیز تر و بیگناخت تر از زندگی این خواهران نمیتوان یافت. ایشان همه عمر را در چهار دیوار کلبه روستائی محقر خود که مناظر خشک و بیروحی آنرا احاطه کرده بود گذرانیدند هر زمان با غم و بیماری و ماتم تازه ای هم آغوش بودم.

مطالعه در زندگی خواهران (بروتی) این پرسش را در فکر متبوع طرح میکند که راستی اگر (ژرژساند) بدین سان دوزگار میکندزاید بشکافش کمترین بخشی از آثار خود موفق میشد؟ زندگی این نویسنده چنانکه در مقاله گذشته دیدیم مهمترین سرچشمه افکارش بوده و زیادی آثارش مرهون عمر درازست که از خدا گرفته است.

باری! در مورد خواهران بروتی با مسئله شایان توجهی مواجه میشویم بدین معنی که در مقالات گذشته همه جا نبوغ زنان را مبتنی بر تصورات خارجی و احساسات تعریف کردیم و بعبادت دیگر گفتیم که قهرمانان بیشتر رمانهای زنان خود آنها هستند و در حقیقت اینان روحیه خود را در آثارشان حلاجی کرده اند و موضوع رمانهای آنها یش از هر چیز آشتیگی ها و تأثرات شخصی و خارجی آنهاست. لیکن این نظریه که تاریخ ادبیات زنان فرانسه کاملاً مؤید آنست، در مورد خواهران (بروتی) صدق نمیکند.

امیلی و شارلوت از نعمت تخیل باعلی درجه بهره مند بوده اند. ایندو از آنجا که از آشتیگی ها و سوز و گدازهای خارجی بکلی برکنار و با قفرو تنگدستی دست بگریبان بوده اند بجهان درونی خود که منبع فیاض و سرچشمه بکندیا قریحه و فوق خدا داده بوده است پرداخته اند.

آنا، امیلی و شارلوت نمره تخیل عمیق و خلاقیت نبوغ آنهاست. ایندو گرچه در زندگی خارجی خود از عشق بی بهره بودند لیکن توانائی آن داشتند که به نیروی خیال چنان شوقی در خود برانگیزند که نظیر آنا در آثار هیجیک از نویسندگان نمیتوان یافت.

عشقی که در آثار خواهران (بروتی) دیده میشود جنبه مغالزه و مهرورزی و بیان احساسات ندارد. بلکه عشقی است سوزان و طوفانی و آمیخته بهجران و کینه نوزی. تفاوتی که این عشق با عشقهای دیگر دارد اینست که چون قهرمانهای داستانهای ایشان در کرد با آن قرار گرفتند در همه عمر گرفتارند و نادم و افسین از این زندان خلاصی شان نیست. بدین ترتیب امیلی بکتاب خود موسوم به (قله های باد) که میتوان گفت شکرف ترین رمانهای انگلیسی است و یکی از شاهکارهای ادبیات اروپائی بشمار میرود لحن جانگدازی بخشیده است که همانند آنا در آثار هیجیک از زنان اهل ادب پیش از وی نمیتوان جست.

امیلی قهرمانان خود را بصفاتی چنان مردانه و متین آراسته که گوئی آنان را رب النوع سختی و صلابت از سنگ مرمر پیراسته است. از این رو هنگامیکه این کتاب بنام مردی انتشار یافت مردم توانستند دریابند که نگارنده حقیقی آن زن جوانی است که اثر خود را با این نام ساختگی انتشار داده است و حتی در این راه دستخوش کوچکترین سوء ظنی نشدند. هنگامیکه شارلوت پس از مرگ امیلی در مقدمه چاپ دوم این رمان نام خواهرش را افشا کرد همه دستخوش شگفتی شدند.

شارلوت نیز چون امیلی نخستین کتاب خود را با نام ساختگی (کلر بل) انتشار داد. انتشار شاهکار معروف وی (جان آیر) در سال (۱۸۴۷) اهل ادب را که از طرفی نگارنده آنرا نمیدشناختند و از طرف دیگر خود را با اثری روبرو میدیدند که از حیث مطلب و سبک انشاء کاملاً تازه کی داشت دو چارحیرت ساخت، خاصه اینکه مختصر توجهی برای پی بردن بدرجه نبوغ و قدرت قلم بی مانند

نویسنده آن کافی بود. این کتاب تقریباً مانند (قله های باد) شرح سوز و کدازی است که نمره عشق ورزی و هجران و کینه نوزی است و حوادث و اتفاقات داستان با مناظر خشک و جانگزائی آمیخته شده است. میتوان گفت تا آثرمان هیچ نویسنده ای این عوامل را در درامان نویسی بکار برده و اشکونه تخیلات را در قالب داستان بر بسته است و تنها نظیر آثرامیتوان در درامهای حزن انگیز دوره (شکسپیر) جست.

این رنگ آمیزی هم آلوده این مناظر خشک و جانگزائی تنها نماینده ایست که از زندگی حقیقی امیلی و شارلوت در آثر آندو دیده میشود و در نوبت از وضع طبیعی سرزمین زادبومی و زندگی تلخ آنهاست که در کتابهاشان منعکس شده است. زندگی قهرمانان کتابهای امیلی و شارلوت نیز چون خود آندو کاملاً زندگی درونی است که شور و غوغای شکر فی بر آن حکم فرماست و این آشوب درونی بر نیروی احساسات آنها میفزاید. با اینهمه احساسات و سوز و گدازهای ایشان بیوسته مرتکز بوده هیچگاه بخارج تراوش نمیکند و بدین سان تا دم مرگ ازین کانون دوری نمیکزیند.

رجحانی که خواهران (بروشی) برای حیات داخلی بر زندگی واقعی خارج قائل شده اند متکی بر این اصل است که از شهرت و آوازه و حسن وجهه و افتخار بکلی گریزان بوده اند و از اینرو چنانکه در فوق گذشت امیلی تا واپسین روز زندگی نام خود را افشا نکرد و شارلوت نیز تا چند صباحی پیش از مرگ خوش از شهرت و افتخار بهره ای برده بود. هنگامی نیز که از شهرتی روز افزون برخوردار شده بود زندگی ساده و بی برآیه خود را رها کرد و همچنان با آموزگاری در یکی از دهستانهای شهر خودش روزگار میگذراند.

شارلوت سفری بلندن رفت ولی در زمانی در آن شهر نماند و شکوه و تجمل پایتخت و سودای شهرت و افتخار و بر اقامت در لندن پای بست نکرد و هنگامیکه اندک اندک همه بی برده بودند آنچه آثار گرانبها اثر قلم اوست در دهکده خود چشم مرگ فرو بست.

باری! شرح زندگی و آثر خواهران (بروشی) مظهر درخشانی از نبوغ کامل و قدرت خلاقه آنهاست که هیچوجه محل انکار نیست زیرا اینگونه توانائی برای آفریدن هر گونه مفهوم و تصور، موهبتی است که خاص بزرگترین نوابغ نوع بشر است مانند (میکلائز) که پرده های نقاشی کلیسای (سیکستین) را بدون سرمشق و در تاریکی پرداخته یا (بتهوفن) که با وجود محروم بودن از قوه سامعه همین سمفونی خود را بدان زیبایی ساخته است.

راستی صفا و شادی بی منتهای قطعه آخر این سمفونی را بچه میتوان تعبیر کرد؟ در صورتیکه میدانیم (بتهوفن) هنگامی این نواهای شادی بخش را از زرفشای روان خود بر آورده که در کنج فقر و تنگدستی افتاده و با پیری و نومییدی دست بگریبان بوده است.

این قدرت خلاقه اینگونه هنرپیشگان که میتوانند جهانی در درون خود جز عالم خارجی ابداع کنند معلول از جهان گذشتن و دوری جستن ازین عالم واقعی است. این ماجری در گزارش زندگی بیشتر نوابغ مخصوصاً در مورد خواهران (بروشی) مشهود است.

نوابغ و بزرگان چون اغلب با بینوائی و ناسازگاری بخت هم آغوش و مردم از آنها روی گردانند بکائنات بی کران وجود خود پرداخته بجای زندگی

فقر آلود خارجی از کنج گو هر خیز درونی بهره میکیرند.
تعدادی پرتو این قدرت خلاقه است که شخصیت هنرپیشه در اثر صنعتی وی محو میگردد و حیات واقعی در حیات صنعتی حل میشود.

(جورج الیوت) (۱۸۱۹-۱۸۸۰) که نام حقیقیش (ماریان اواس) بوده گرچه در همان دوره خواهران بروشی قدم بعرضه وجود گذاشته لیکن مدتها پس از آنها زندگی کرده است بطوریکه میتوان او را از لحاظ آثرش در سلك نویسندگان نیمه دوم قرن نوزدهم شمرد.

وی از زمان مرگ (دیکنس) در سال ۱۸۷۰ تا زمان مرگ خود یعنی ۱۸۸۰ بزرگترین نویسنده بلا معارض انگلستان بشمار میرفته است. نخستین اثر (الیوت) موسوم به (مناظر زندگی اهل کلیسا) در ۱۸۵۶ یعنی چند سال پس از مرگ (شارلوت بروشی) انتشار یافت که اثر کاملی از افکار آن نویسنده نابقه در آن هویداست.

گزارش زندگی جورج الیوت نماینده رشد و تطور عمیق و تدریجی روح اوست که در همه آثرش منعکس شده است. وی در یکی از شهرتانیهای انگلیس از پدر و مادر کم چیزی متولد شده و در خانواده ساده ای بار آمده است لکن در پرتو کوشش شخصی خود از علوم مختلف بهره گرفته و روحیه ای پیدا کرده است که او را در ردیف آزاد فکرترین مردم آن عصر و در سلك شاگردان مکتب (سینسر) و (اکوست کنت) قرار داده است.

این تربیت و تحول سخت که گاهگگاه حتی رنج آور بوده شتم جدلی او را پرورش داده و احتیاجی در فکری بنوعیه منطقی اخلاق و اطوار خود و قهرمانانش برانگیخته است. این تمایل جورج الیوت را از بیان احساسات طبیعی مانع آمده و آثار صنعتی صرف او را بی روح کرده است. اینکرات ادبی وی همه از سراحت و روشنی کامل بهره مند لیکن اغلب خشک و بی صفاست و عبارات درنگریستی این نویسنده بحقایق و واقعیات تاحدی بافراط کشیده است. نوشته های جورج الیوت بیشتر تحت الشعاع اطلاعات علمی و معنوی وی قرار گرفته و تبحر و دانشمندی نویسنده گاهی بحجربالغه در آنها جلوه کرده است. رشد علمی وی هنگام بحث در نکات روانشناسی بی اندازه مؤثر واقع شده است.

لیکن خوشبختانه این خشکی با حس بشر دوستی مفرطی جبران شده و نوشته های او از شفقت و دلسوزی عمیق نسبت به بیثوابان و رنجبران حکایت میکند. هدف اخلاقی رمانهای وی اثبات این اصل است که هر کس خود مسئول نوشت خویش است و خوشبختی ما تنها ثمره اقدام خود ماست (مثلاً در رمان معروفش «آدام بید». این اصل پرتوی از تجربیات شخصی نویسنده است زیرا چنانکه در پیش گفتیم جورج الیوت کلیه رشد فکری و پیشرفت های معنوی خود را مرهون پشت کار تزلزل ناپذیر و روحیه خویش است بدیختانه این اصل چنانکه باید و شاید در نکات صنعتی آثاری حل شده بلکه کاملاً صورت منطقی خود را حفظ کرده است بطوریکه میتوان گفت نقطه ضعف کتابهای او همین گونه استدلالی است که با آنها جنبه های اخلاقی بخشیده است.

لیکن هنگامیکه وی خود را بدست احساساتی حقیقی میسپارد پیداست که افکار او با دلش بستگی دارد و در درون نوشته هایش سورتی لطیف از حقیقت

روان آدمی هوداست و سخناش از شهامت و بزرگی روح وی که با غم آمیخته است حکایت میکند در این گونه موارد است که اصول فکری وی با جنبه سنتی آثارش الفت گرفته در هم می آمیزند .

آثار جورج الیوت گرچه در باطن مبتنی بر واقعیات زندگی است در عین حال تحت اثر عمیق احساسات شخصی وی قرار گرفته است . محیط زندگی فهرمانان کتابهای او همان سرزمین زاد و بومی اوست که دوره جوانی خویش را در آن گذراند است . فهرمانان مهم زمانهایش نیز نماینده دوره های مختلف زندگی وی و مظهر مجسم مراحل تطور و رشد روحی نویسنده اند .

در این جاست که (جورج الیوت) به (ژرژساند) شباهت پیدا میکند . نبوغ جورج الیوت نیز چون از آن ژرژساند نمره زندگی شخصی اوست و تنها تفاوتی که بین نوع نبوغ این دودیده میشود تفاوت زندگی شخصی آنهاست . باری جورج الیوت نیز از این حیث تابع نظریه کلی نبوغ زنان است که چنانکه دیدیم مبتنی بر زندگی خصوصی است ؛ بر خلاف نبوغ خواهران بروشی که در پرتو موهبت خدا داده کاملاً مبتنی بر ایجاد و خلاقیت داخلی بوده است . در افق شاعرانه دوره ملکه و ویکتوریا بنام درخشان شاعره بزرگی بر میخوریم و آن (الیزابت براونینگ) است که در سال ۱۸۰۶ پابصحنه زندگی گذشته و در سال ۱۸۶۱ جهان را بدرود گفته است .

وی دختر یکی از ملکه داران توانگر انگلیسی بود . از کودکی دل به مطالعه آثار شعری کلاسیک قدیم بست و از سیزده سالگی خود پدید آوردن آثار منظوم همت گماشت . لیکن از نخستین آثار او که نفوذ و تقلید شعری کلاسیک قدیم و جدید در آنها آشکار بود انتظار میرفت که نویسنده آنها روزی در ردیف شعری بزرگ قرار گیرد . در سال ۱۸۴۵ گلچین اشعارش بنام (منظومه غربت) منتشر شد و از آن پس دوره شهرتش آغاز گردید .

در سال ۱۸۴۶ با شاعر جوانی موسوم به (ریوت براونینگ) طرح زناشویی ریخت که هنوز بهرهای از شهرت نداشت لیکن در تلک آخر قرن نوزدهم از این حیث با وی برابری میکرد . الیزابت بیشتر دوره زندگی زناشویی خود را در (ایتالیا) گذراند و در همین دوره است که فریحه وی تصحیح گرفته است و بهترین تراوشهای فکری او از مغفان این مسافرتند .

(الیزابت براونینگ) که فکرش در حقیقت پرورده آثار شعری کلاسیک است ، بیشتر موضوعهای زمان خود را در شعر مورد استفاده قرار داده و اساس شخصیت شعری همین امر است و مشخصات آثار وی احساسات و خیالات لطیف است . تغزلات وی از لحاظ تخیلات و پندارهای شگرف و مبتکرانه مقام خاصی دارد و در آنها راز و نیازهای لطیفی میان روان و کائنات و اشیاء دیده میشود و منظره سازی های طبیعی او سراپا شور و غوغاست .

با مسافرتین قطعه های اشعار الیزابت جاهائی است که آنچه علم و دانستی است بدست فراموشی سپرده گردیده خیال را در سرانگش بر غوغای احساسات رها میکند و بند از بال مرغ آرزو میکشاید . در این جاست که دل متکلم وحده میشود و تنها راز و نیاز آغاز میکند .

از اینگونه اند یعنی از مرتبه های وی از قبیل (زادی کودکان) و

(قیر کویر) و مخصوصاً (ترانه های پرتغالی) که شاهکار ادبی او بشمار میرود . در این اشعار جذب شوق یا تخیل مرگ در آمیخته بصورت مناجات عارفانه ای جلوه گر شده و از خود گذشتگی و فناء فی الله در آن به بهترین وجهی نمودار است . (الیزابت براونینگ) تنها یک شاعره بزرگ نبود بلکه با نگارش کتابی موسوم به (آرورلایت) که در حقیقت شرح حالی است که در قالب فلسفی ریخته است در سلك رمان نویسان قرار میگردد . در این رمان (الیزابت) خود را شاعر مای معرفی کرده که در عین شهرت و آوازه در کنج غم بنشانی روح خود گریبان است . در قسمتی از این کتاب میگوید :

« خدا یا ! تنها تو بر غم زن ناچیزی آگاهی که شبهای زمستان را در کنج تنهایی روز میآورد و آواز شهرت خود را در همه کشورهای جهان از دور می شنود . افسوس که هیچکس بوسه ای نثار لبهای ما نمیکند و بیوسته چشمان ما بر آب است زیرا هیچکس نمیرسد از چهره این همه اشک منی افشایم » از این جمله میتوان بعلمت این نکته که نبوغ زن را بیوسته غبار غم پوشانیده است پی برد . این حس گوشه گیری که در روحیه زنان بزرگ با عالی درجه شدید است از این روست که نبوغ و فریحه آنها را از عالم واقعی اندکی بالاتر برده است پیدا است اینان از این اعتلا و بلندی در رجعت زیرا احساسات حقیقی زنانه و نیاز مندی عشق و نوازش کمتر باین ارتفاعات معنوی بر تو افکن میشود .

مادام (دو استائل) و (مارسلین دُ پروالمور) و بسیاری دیگر از زنان نابغه بزرگ با این غم دست بگریبان بوده اند و (الیزابت براونینگ) باز ترین نمونه آنهاست .

در مقاله آینده در پیرامون مقام زنان در ادبیات آلمان سخن خواهیم گفت تا در پایان بحث از کلیه مطالعات خود در پیرامون مقام زنان در صنایع و ادبیات نتیجه گرفته بدین ترتیب بحل مسئله نوع نبوغ زنان نائل گردیم .
فلاطمه سیاح دکتر در ادبیات

